

نقد
اقتصاد سیاسی

زنان ۱۹۱۷

مگان ترودل



ترجمہی راستین عالمی

نقد اقتصاد سیاسی

آذرماه ۱۳۹۶

در روز جهانی زن سال ۱۹۱۷، زنان شاغل در کارخانه‌های نساجی منطقه‌ی وایبورگ پتروگراد به اعتصاب دست زدند و کارخانه‌ها را رها کردند تا در اجتماعات صدنفری از کارخانه‌ای به کارخانه‌ی دیگر بروند و کارگران دیگر را به اعتصاب و رویارویی قهرآمیز با پلیس و ارتش فراخوانند.

در نتیجه‌ی مهارت ناکافی، دریافتی پایین و دوازده الی سیزده ساعت کار روزانه در شرایطی کاملاً غیربهداشتی، زنان خواهان اتحاد و اقدام عملی از سوی مردان شدند، مخصوصاً آن قشری که در کارخانجات فلزات و مهندسی مهارت عمل داشتند و از بالاترین سطح آگاهی سیاسی و قدرت اجتماعی در میان دیگر اقشار کارگری شهر برخوردار بودند. زنان با پرتاب چوب، سنگ و گلوله‌های برفی به سمت پنجره‌های کارخانه راه خود را به درون محیط‌های کاری باز می‌کردند و شعار پایان یافتن جنگ سر می‌دادند و خواستار بازگشت مردان‌شان از جبهه‌های نبرد بودند.

با استناد به کثیری از معاصران و تاریخ‌نگاران، شورش این زنان برای نان که با استفاده از احترام به‌جامانده از سابقه‌ی کاری و روش‌های «بدوی» اعتراض برای دستیابی به مطالباتی کاملاً اقتصادی صورت گرفته و عمل در آن نه از روی آمادگی تئوریک بلکه از سر احساس بوده، ناخواسته طوفانی به راه انداخت که موجب براندازی حاکمیت تزارها شد؛ پیش از آن‌که در پس‌گردان‌های عظیم کارگران مرد و احزاب مطلقاً مردانه ناپدید شود.

اما از همان آغاز اعتصابات ماه فوریه، در اعتراضات پیش‌آمده شعارهای سیاسی در مخالفت با جنگ هم شنیده می‌شد. بی‌باکی، عزم و روش‌های زنان به‌وضوح مشخص ساخته بود که آن‌ها با ریشه‌های مشکلات‌شان که همان اتحاد کارگران و منصرف‌کردن سربازان از حفاظت از حاکمیت تزاری و حمایت شورش‌ها بود، واقف‌اند. بعدها تروتسکی نوشت:

زنان درباره‌ی رابطه‌ی میان کارگران و سربازان نقش خوبی ایفا کردند. آن‌ها با جسارت بیش‌تری نسبت به مردان به سمت صف نظامیان می‌رفتند و تفنگ‌ها را غصب می‌کردند و درخواست می‌کردند یا بهتر است بگوییم فرمان می‌دادند: «نیزه‌های خود را بر زمین نهاده با ما متحد شوید» سربازان به هیچ‌ان می‌آمدند و شرمسار می‌شدند و نگاه‌های مضطرب ردوبدل می‌کردند و دودل بودند؛ کسی اول تصمیم‌اش را می‌گرفت، و نیزه بالای شانه‌های جمعیتی که بر نفراتش مدام افزوده می‌شد به اهتزاز درمی‌آمد.

در ساعات پایانی بیست‌وسوم فوریه، سربازان یگان حفاظت از راه‌آهن به زنان مسئول ترامواها پیوستند و ترامواها هم واژگون شدند تا به‌عنوان سنگری در برابر پلیس مورد استفاده قرار گیرد. متقاعدشدن سربازان صرفاً نتیجه‌ی سنگین شدن بار جنگ بر شانه‌ی سپاهیان یا نابه‌نگامی مسری اعتراضات نبود. زنان صنعت نساجی با نفرات پرشماری از سربازان دهقان پتروگراد در سال ۱۹۱۴ در ارتباط بودند. مردان در سربازخانه‌ها و زنان در کارخانه‌ها که از مناطق مشابهی به شهر آمده بودند با هم به گفت‌وگو پرداخته و روابطی را شکل داده بودند که [در نتیجه] فاصله‌ی سرباز و کارگر محو شد و زنان کارگر به ضرورت حمایت تسلیحاتی پی بردند.

زنان کارگر در خط مقدم انقلاب فوریه بودند، انقلابی که به سقوط تزاریسم منجر شد. این زنان شاید «جرقه‌ی این ویرانی نبودند اما - به‌رغم تعلل و سستی اولیه‌ی مردان کارگر و انقلابیون - در نقش نیروی محرکه‌ی پیشروی آن عمل کردند.

از انقلاب فوریه اصطلاحاً با لفظ «خودبه‌خودی» یاد می‌کنند که از جهاتی لفظ درستی است چراکه با برنامه‌ریزی قبلی صورت نگرفت و عامل رخ‌دادن آن هم انقلابیون نبودند. اما خودبه‌خودی به معنای فقدان آگاهی سیاسی نیست. تجربه‌ی زنانی که به کارخانه‌های پتروگراد یورش بردند، چه در جایگاه کارگر و چه سرپرست خانواری که مجبور بودند برای سیرکردن شکم خانواده‌شان ساعت‌ها در صف بایستند، به فروریختن مرز بین مطالبات «اقتصادی» برای نان و مطالبات سیاسی برای پایان‌بخشی به جنگ منجر شد. ضمناً آن شرایط مادی که عامل گرسنگی و فقر تلقی می‌شد نیز به جایی که واقعاً به آن تعلق داشت هدایت شد، یعنی همان جنگ و سیاست‌مدارانی که آتش آن را برافروخته بودند. چنین مطالباتی هم بدون مواجهه با تغییرات سیاسی وسیع امکان‌پذیر نبود.

به‌علاوه، زنان بلشویک هم در مرکزیت اعتصابات بودند؛ افرادی که سال‌ها تلاش مستمر به خرج داده بودند تا زنان فاقد مهارت را سازمان‌دهی کنند؛ یعنی دقیقاً برخلاف عقاید مردان هم‌حزبی‌شان که معتقد بودند سازمان‌دهی چنین زنانی در بهترین حالت موجب دورماندن از جنگ علیه تزاریسم و در بدترین حالت بازی در زمین زنان فمینیست طبقات بالایی خواهد بود که زنان را از نبرد طبقاتی خود دور می‌کنند.

مردان زیادی طی جنبش‌های انقلابی اعتراضات روز جهانی زن را نابالغ می‌خواندند و اعتقاد داشتند که تا زمانی که کارگران ماهر آماده‌ی تصمیم‌گیری شوند باید زنان کارگر را محدود کرد. اما این زنان اقلیت حاضر در حزب بودند که خواستار نشستی در منطقه‌ی وایبورگ برای زنان کارگر به منظور تبادل نظر پیرامون جنگ و تورم و زنان کنشگری که خواهان تظاهرات ضدجنگ برای روز جهانی زن بودند، شدند. یکی از همین زنان **آناستازیا دویاتکینا** نام داشت که بلشویک بود و کارگر کارخانه و بعد از انقلاب فوریه اتحادیه‌ای برای زنان سربازان تأسیس کرد.

پس از ماه فوریه، سوای نام‌هایی انقلابی چون **الکساندرا کولونتای**، **نادژدا کروپسکایا** و **اینسا آرماند**، که آن‌ها هم پیش‌تر به‌دلیل زندگی شخصی‌شان در نقش همسر و معشوق شناخته می‌شدند نه فعالیت عملی و همکاری تئوریک‌شان، زنان از اکثریت حوزه‌های مربوط به پیشروی انقلاب در بستر ۱۹۱۷ محو شدند.

زنان اغلب در آن حوزه‌های اجرایی که از خاکستر تزاریسم پدید آمده بود غایب بودند. تعداد اندکی در هیأت‌های روستایی در نقش نماینده‌ی مجلس مؤسسان یا افسر شوروی حضور داشتند. انتخابات در کمیته‌های کارخانه‌ای در تسلط مردان بود و حتی در صنایعی که اکثریت کارکنان آن زن بودند هم نیابت با مردان بود. دلایل آن هم دوگانه و مرتبط بود. زن‌ها هنوز درگیر سیرکردن شکم خانواده‌هاشان در شرایط محدود بودند و از فقدان

تحصیل و اعتماد به نفس رنج می‌بردند و ضمناً زمان کافی هم برای درگیر کردن خود و نیل به سطوح بالای فعالیت سیاسی نداشتند. وضعیتی که زنان کارگر در روسیه طی قرن‌ها تحمل کرده بودند و حقیقت مادی سرکوب‌شان، توانایی آن‌ها برای همراهی با رشد غیرقابل‌منازعه‌ی آگاهی سیاسی منتج از اشتغال سیاسی را مشروط و محدود می‌کرد.

روسیه پیش از ۱۹۱۷ جامعه‌ای متشکل از دهقانان بود. اتوریته‌ی مطلق تزاری از جانب کلیسا تقدیس و تحکیم می‌شد و در بنیاد خانواده انعکاس می‌یافت. ازدواج و طلاق تحت فرامین مذهبی بود، زنان قانوناً مطیع و فرمان‌بردار و به‌عنوان مایملک و پست‌تر از انسان تلقی می‌شدند. ضرب‌المثل‌های رایج روسی شامل عباراتی چون «فکر کردم دو نفر را دیدم اما فقط یک مرد بود و همسرش» می‌شد.

مرد قدرت بلامنازع خانه بود و از زن‌ها انتظار می‌رفت در شرایط ظالمانه‌ای که از پدر به همسر ارث می‌رسید و اغلب نتیجه‌ی خشونت قانونی بود انفعال را برگزینند. زنان دهقان و کارگر با تنبیه و کار پرزحمت در زمین و کارخانه مواجه بودند و هم‌زمان بار سنگین بچه‌داری و وظایف خانگی نیز بر دوش‌شان بود، آن‌هم در زمانه‌ای که زایمان سخت بود و خطرناک، روش‌های پیش‌گیری از حاملگی وجود نداشت و آمار مرگ و میر اطفال هم به‌شدت بالا بود.

اما نقش‌آفرینی سیاسی زنان در سال ۱۹۱۷ از ناکجا سربرنیاورده بود. روسیه یک تناقض بود؛ به‌رغم فقر فراگیر و سرکوب و استبدادی که گریبان‌گیر مردم بود، اقتصاد آن طی دهه‌های پیش از ۱۹۰۵ توسعه‌ی قابل‌توجهی یافته بود. کارخانه‌های مدرن و عظیمی که به تولید سلاح و پارچه مشغول بودند، راه‌آه‌نی که موجب اتصال شهرهای سریع‌الرشد می‌شد و سرمایه‌گذاری و مهارتی که از اروپا سرازیر شده بود و به افزایش چشمگیر تولید نفت و آهن منجر شده بود.

این تغییرات اقتصادی چشمگیر به تغییرات اجتماعی عمیقی در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول منجر شد. از جمله افزایش در تعداد زنان دهقانی که به کارخانه‌های شهری روانه شدند، آن‌هم به اجبار فقر و ترغیب کارفرمایانی که استفاده‌شان از مکانیزاسیون ختم به تولید مشاغل فاقد مهارت بیشتر و ترجیح‌شان بر کارگران سازگار و بی‌دردسر به رشد عظیمی در تعداد زنان شاغل در رخت‌شویی‌ها، صنعت ابریشم، کتان، پشم، سرامیک و تولید کاغذ منجر شده بود.

زنان در اعتصابات کارخانجات نساجی سال ۱۸۹۶ که در مخالفت با قانون خدمت اجباری پیش از جنگ ژاپن و روسیه شکل گرفته بود، شرکت جستند و حضور سرنوشت‌سازی در انقلاب ۱۹۰۵ داشتند؛ همان انقلابی که طی آن زنان ناآزموده در صنایع نساجی، تنباکو و شکر همگام با کارگران بومی و رخت‌شوی‌خانه‌ها بر ایجاد اتحادیه‌ای متعلق به خودشان به‌عنوان بخشی از یک شورش بزرگ اهتمام ورزیدند.

جنگ جهانی اول تأثیری قاطع در رشد وزن اقتصادی و سیاسی زنان داشت. جنگ موجب فروپاشی خانواده‌ها و زندگی زنان شد. غیبت مردها و زخمی و کشته شدنشان به ناچار به این منجر شد که زنان به تنهایی در زمین‌ها کار کنند و سرپرستی خانواده را عهده‌دار شده و وارد نیروهای کار شهری شوند. زنان چیزی حدود ۲۶/۶ درصد نیروی کار را در سال ۱۹۱۴ تشکیل می‌دادند که این رقم تا ۱۹۱۷ به ۴۳/۴ درصد (تقریباً نصف) رسیده بود. حتی در حوزه‌های واجد نیروی کار ماهر حضور زنان رشد بسیار داشت. در سال ۱۹۱۴ زنان تنها سه درصد از کارگران صنعت فلز را شکل می‌دادند اما تا سال ۱۹۱۷ این رقم به ۱۸ درصد افزایش یافته بود.

انقلاب فوریه و وضعیت قدرت دوگانه‌ی منتج از آن به ختم اعتراضات زنان منجر نشد بلکه این اعتراضات به بخشی از فرآیندی تبدیل شد که شاهد جریان یافتن حمایت کارگران از حاکمیت به شوراها و درون شوراها، و از رهبری انقلابی و معتدل و سوسیالیست سوسیال-منشویک‌ها به رهبری بلشویک‌ها در ماه سپتامبر بود.

زنان و مردان کارگر که انتظار داشتند با سقوط تزار وضعیت معیشت‌شان بهبود یابد، به سبب این که دولت {موقت} و رهبران شوراها به دنبال استمرار جنگ بودند، ناراضی بودند. تا ماه مه، اعتراضات ضدجنگ به فروپاشی اولین دولت موقت منجر شده بود و رهبران منشویک شوروی نیز هم‌چنان مشتاق به جنگ، با لیبرال‌ها وارد ائتلاف شدند. سرخوردگی کارگران به اعتصابات بیش‌تری به رهبری زنان ختم شد. حدود چهار هزار زن شاغل در رخت‌شوی‌خانه‌ها که عضو اتحادیه‌ای به رهبری یک بلشویک بنام **سوفیا گونچارسکایا** بودند برای حقوق بیش‌تر، هشت ساعت کار روزانه و بهبود شرایط کار که شامل بهداشت محیط کار و مرخصی زایمان (در میان زنان کارگر رایج بود که حاملگی‌شان را تا زمان زایمان بر کف کارخانه پنهان کنند) و خاتمه بخشی به آزار جنسی، دست به شورش زدند. آن‌طور که تاریخ‌نگارانی چون جین مک درمید و آنا هیلایر می‌نویسند:

گنچارسکایا به همراه دیگر زنان کنشگر اتحادیه از رخت‌شوی‌خانه‌ای به رخت‌شوی‌خانه‌ی دیگر می‌رفت تا زنان را متقاعد سازد به اعتصاب بپیوندند. آن‌ها سطل‌ها را پر از آب سرد می‌کردند و بر روی اجاق‌ها می‌ریختند. در یکی از رخت‌شوی‌خانه‌ها، صاحب ملک با دیلم به گنچارسکایا حمله‌ور می‌شود اما زن‌ها با گرفتن مالک از پشت سر نجاتش می‌دهند.

در ماه اوت که با تلاش ژنرال کورنیلوف برای نابودی انقلاب همراه بود، زنان با ایجاد سنگر و فراهم ساختن تمهیدات پزشکی آماده‌ی دفاع از پتروگراد شدند. در اکتبر، زنان حزب بلشویک در فراهم ساختن کمک‌های پزشکی و مذاکرات سرنوشت‌ساز با ساکنان محلی دخیل بودند و برخی هم که عضو گارد سرخ بودند مسئولیت هماهنگ کردن خیزش‌ها در نقاط مختلف پتروگراد را عهده‌دار شدند. مک درمید و هیلایر این‌گونه پیرامون دیگر فعالیت‌های زنان بلشویک در ماه اکتبر می‌نویسند:

وقتی پس از روزهای ژوئیه دولت موقت به دنبال خلع سلاح کارگران بود، خانم ای. ای. رودیونوا، مسئول واگن‌ها ۴۲ تپانچه و سلاح‌های دیگر را در انبار خود مخفی کرده بود. در ماه اکتبر، او مسئولیت کسب اطمینان از خروج دو واگن مسلسل از انبار به منظور حمله به کاخ زمستانی بود. او می‌بایست مطمئن می‌شد که طی روزهای ۲۵ و ۲۶ اکتبر بخش خدمات راه‌آهن مشغول به کار است و همین‌طور در سرتاسر شهر پست‌های گارد سرخ را چک می‌کرد و به تصرف قدرت یاری می‌رساند.

شکاف میان زنان کارگری که جنگ را عامل مصیبت‌هاشان می‌دانستند و فریاد صلح‌طلبی‌شان با گذشت زمان بلندتر می‌شد و فمینیست‌هایی که کماکان از خون‌ریزی‌ها حمایت می‌کردند با پیشرفت انقلاب تشدید شد. برای اکثریت فمینیست‌های طبقات بالا که حامی برابری در قانون و حق تحصیل و اصلاحات اجتماعی بودند، نیل به این اهداف از طریق اعلام وفاداری به حاکمیت جدید و تلاش‌های جنگی آن بود تا با اثبات میهن‌پرستی خود بخشی از راه کسب پست و مقام را طی کرده باشند.

انقلاب فوریه به احیای کارزارهای فمینیستی برای کسب حق رأی انجامید و وقتی این مهم در ماه ژوئیه به ثمر نشست قدمی حائز اهمیت و پیش‌روانه تلقی شد. اما برای اکثریت زنان حق رأی تغییر ملموسی در معیشت‌شان ایجاد نکرد؛ زنانی که هنوز از کمبودهای زیادی رنج می‌بردند و ساعت‌های پرشماری به کار مشغول بودند و برای حفظ خانواده‌شان سخت می‌جنگیدند. کولونتای در سال ۱۹۰۸ می‌نویسد:

هر اندازه هم مطالبات فمینیست‌ها مطالبات رادیکالی بوده باشد، هرگز نباید از این حقیقت غافل شد که فمینیست‌ها به دلیل جایگاه طبقاتی‌شان قادر نیستند برای ایجاد تغییرات بنیادین در اقتصاد معاصر و ساختار اجتماعی جامعه بجنگند؛ همان تغییراتی که بدون آن رهایی زنان ناقص می‌ماند.

برای قریب به اتفاق زنان کارگر و دهقان، مسأله‌ی سرکوب و برابری مسأله‌ای انتزاعی نبود بلکه آن را به شکلی ملموس و عینی طی نبرد برای بهبود معیشت و خود و همسران و فرزندان‌شان حس می‌کردند. آنانی که آشکارا سیاسی شده بودند و اعتماد به نفس‌شان فزونی یافته بود، که اغلب از اعضای حزب بلشویک هم محسوب می‌شدند، در نتیجه‌ی فعالیت جمعی‌شان (فعالیت‌هایی که بر محور مخالفت با گرسنگی، جنگ و مالکیت زمین می‌چرخید) علیه جنگ و سیاست‌مداران در این نبرد حضور یافتند. رابرت سرویس می‌نویسد:

به‌طور مداوم اثبات می‌شد که برنامه‌ی سیاسی حزب بلشویک برای توده‌های کارگر، سربازان و دهقانانی که عامل شورش‌های اجتماعی و فروپاشی اقتصادی بودند (یعنی آن‌چه که در اواخر پاییز به بالاترین حد خود رسیده بود) جذابیت بیش‌تری دارد. اما به همین خاطر ممکن بود انقلاب اکتبر به ثمر نرسد.

زنان کارگر، دهقانان و زنان سربازان مرد درست همچون همسران‌شان این را تمام‌وکمال درک کردند. بدون حمایت توده‌های کارگر فاقدمهارت در پتروگراد، که اکثریت‌شان هم زن بودند، قیام اکتبر هرگز به سرانجام نمی‌رسید.

حمایت از بلشویک‌ها حمایتی کورکورانه نبود بلکه، به گفته‌ی تروتسکی، زاده‌ی «افزایش رنج‌آور و محتاطانه‌ی آگاهی» میان میلیون‌ها کارگر اعم از زن و مرد بود. توده‌هایی که تا ماه اکتبر هر گونه مصیبتی بر سرشان آوار شده بود. دولت موقت و منشویک‌ها خیانت کرده بودند، تظاهرات نتیجه‌ای جز سرکوب و ناامیدی از نیل به زندگی بهتر به ارمغان نیاورده بود و کودتای کورنیلوف هم همه‌چیز را روشن ساخته بود: یا پیش‌روی یا نابودی. یک کارگر وضعیت را این‌گونه توصیف می‌کند: «بلشویک‌ها همیشه می‌گفتند این ما نیستیم که متقاعدتان می‌کنیم بلکه خود زندگی [حقانیت] ما را اثبات خواهد کرد. و امروز هم بلشویک‌ها به پیروزی رسیدند زیرا که زندگی درستی تاکتیک‌هاشان را ثابت کرد.»

بلشویک‌ها مسأله‌ی زنان را همان‌قدر که اهمیت داشت جدی انگاشتند و این به اعتبار بلشویک‌ها افزود. هرچند با عینک امروز شاید این‌گونه جلوه کند که زنان به‌شدت نادیده گرفته می‌شدند اما تلاش‌های مجدانه‌ای برای سازمان‌دهی و بهبود وضعیت زنان کارگر صورت پذیرفت. این حقیقت که بلشویک‌ها بیش‌تر از دیگر احزاب سوسیالیست برای زنان قدم برداشته‌اند ضرورتاً نتیجه‌ی تعهد بیش‌تر بلشویک‌ها به حقوق زنان نبود.

بلشویک‌ها و منشویک‌ها هر دو بر ضرورت فعالیت زنان به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر اتفاق نظر داشتند اما بلشویک‌ها توانستند نبرد برای برابری میان زن و مرد را در استراتژی مبتنی بر فعالیت طبقاتی علیه حکومت و جنگ درآمیزند، درحالی‌که احزاب دیگر درگیر ادامه‌ی جنگ بودند و با مرفهان و کارفرمایان سروکار داشتند و تنها کاری که از دست‌شان برمی‌آمد تهیه‌ی گزارش از اعتصابات زنان و صحبت درباره‌ی حقوق سیاسی بود و هیچ راهکار عینی و ملموسی برای فشارهای مادی‌گریبان‌گیر زندگی زنان نداشتند.

بلشویک‌ها به‌مرور نقش خود را در سازمان‌دهی و سیاسی‌سازی زنان پررنگ‌تر ساختند؛ نخست به‌دلیل آن‌چه از ناآرامی‌های ماه فوریه آموخته بودند و دوم به‌خاطر سماجت زنان حزب.

زنان راهبر بلشویک از جمله کولونستای، کروپسکایا، آرماند، گُنکورديا سامویلووا و ورا اسلوتسکیا مدت‌ها بر این نظر بودند که حزب ملزم است برای سازمان‌دهی زنان کارگر و توسعه‌ی تحصیلات سیاسی‌شان به تلاش‌های جدی دست بزند. آن‌ها می‌جنگیدند تا رفقای مردشان را متقاعد سازند زنان کارگر فاقدمهارت اهمیتی کلیدی دارند و مانعی «منفعل، محافظه‌کار و واپس‌مانده» بر سر راه انقلاب نیستند. در روزنامه‌ی حزب بلشویک *Rabotnitsa* (زن کارگر) که ابتدا در ۱۹۱۴ به چاپ رسید و سپس در مه ۱۹۱۷ دوباره منتشر شد مقالاتی درباره‌ی اهمیت وجود مهدکودک برای زنان شاغل، پرستاری و قانون سلامت محیط کار برای زنان نوشته شد و نیاز به پذیرش مقوله‌ی برابری و «مسایل زنان» از جانب تمامی کارگران مورد تأیید قرار گرفت.

نقش زنان کارگر در ماه فوریه و اهمیت همیشگی‌شان به‌مثابه بخشی از طبقه‌ی کارگر پتروگراد نگرش کثیری از مردان بلشویک را که گمان می‌کردند تمرکز بر مسائل زنان بستری برای فمینیسم فراهم می‌کند و انقلاب تنها به رهبری آگاه‌ترین و کارآزموده‌ترین مردان کارگر رقم خواهد خورد، تغییر داد. باوجوداین، هم‌چنان دشواری‌ها بر سر راه زنان وجود داشت. وقتی که در ماه آوریل کولونتای خواهان بخش مخصوص به زنان در حزب شد او را به انزوای شدیدی کشاندند، هرچند که حمایت لنین را همراه خود داشت؛ همان لینی که تزه‌های آوریل‌اش چندان به مذاق رهبری بلشویک خوش نیامده بود و جالب این که کولونتای تنها حامی لنین در کمیته‌ی مرکزی بود.

اما در ماه‌های پس از آن به‌وضوح مشخص شد که هر دو مبحث، هم نظر لنین درباره‌ی ادامه‌ی انقلاب برای قدرت‌گیری شوراهای و ایده‌ی کولونتای درباره‌ی اهمیت زنان کارگر، زائیده‌ی سیالیت انقلاب بود و موجب پیش‌روی آن می‌شد. روزنامه‌های دیگر حزب بلشویک حالا دیگر از **Rabotnitsa** هم فراتر رفته بودند و معتقد بودند که نگرش‌های جنسیت‌گرایانه اتحاد طبقاتی را دچار مخاطره می‌کند و حزب هم در تلاش بود تا زنان را به کمیته‌های کارخانه‌ای معرفی کند و این نگرش مردانه را که زنان را تهدید تلقی می‌کرد به چالش بکشد و با آن‌ها بر سر رأی به زن‌ها جدل کند - مخصوصاً در صنایعی که زن‌ها در اکثریت بودند - تا زنان را به‌عنوان همکار و رفیق شایسته‌ی احترام بدانند.

شش هفته پس از انقلاب اکتبر، ثبت شهروندی جایگزین ازدواج شد و حق طلاق به هر دو طرف ماجرا اهدا شد. یک سال بعد این تغییرات به قانون خانواده هم تسری پیدا کرد و زنان را با مردان در برابر قانون برابر ساخت. کنترل مذهبی به‌کل حذف شد و قرن‌ها سرکوب نهادینه‌شده برچیده شد. حق طلاق بی‌دلیل به هر دو طرف ازدواج داده شد و زن‌ها به حق کسب پول خود دست یافتند و هیچ‌کدام از طرفین در زندگی مشترک اختیاری بر اموال دیگری نداشت. مفهوم حرام‌زادگی معنای خود را از دست داد و اگر زنی از پدرِ فرزندش اطمینان نداشت مسئولیت فرزند به دوش تمامی شرکای جنسی پیشین زن بود. در سال ۱۹۲۰، روسیه اولین کشوری بود که مسأله‌ی قانونی شدن سقط جنین را مطرح ساخت.

در سال ۱۹۱۷ انقلاب به‌دست زنان آغاز شد و شکل گرفت و طی یک سال در نتیجه‌ی فعالیت‌های زنان و تعهد سیاسی خیلی از مفاهیم کهنه در تعریف زنان از جمله، جنس دوم، مایملک، منفعل، محافظه‌کار، فاقد عزت نفس و ضعیف مورد چالش قرار گرفت و از گردونه حذف شد.

اما انقلاب روسیه موجب حذف سلطه‌ی مردان یا رهایی زنان نشد و محرومیت‌های فاجعه‌بار حاصل از جنگ داخلی و انحراف‌های بعدی حاکمیت شوروی رسیدن به مطالبات را ناممکن ساخت. نابرابری باقی ماند. زنان اندکی در پست‌های قدرت حضور یافتند و اندکی در سازمان‌های اجرایی حاضر شدند و به‌دلیل ناملازمات شدید بعد از اکتبر ایده‌های جنسیت‌زده هم به‌آسانی قابل حذف نبود.

طی روزهای انقلاب زنان حضوری برابر با مردان نداشتند و در سطوح بالای فرآیند سیاسی مشارکتی به اهمیت مشارکت مردان نصیب‌شان نشد اما در محدوده‌ی زندگی خودشان انتظارات را به چالش کشیدند و مسیر انقلاب را شکل دادند. آن‌طور که مک درمید و هیلایر می‌نویسند:

بله، حقیقت دارد که تقسیم کار میان زن و مرد باقی ماند، اما نباید نتیجه گرفت که زنان در به‌چالش کشیدن سلطه‌ی مردان شکست خوردند. باید در نظر بگیریم که آن‌ها چه‌گونه درون محیط سنتی خودشان مبارزه کردند و این مبارزه چه تأثیری بر روند انقلاب داشت.

زنان نقشی اساسی در انقلاب ۱۹۱۷ ایفا ساختند و دوشادوش مردان تاریخ‌ساز شدند، آن‌ها هم نه به‌عنوان تماشاچیان منفعل یا غیرسیاسی بلکه به‌مثابه مشارکت‌کنندگان شجاعی که حضورشان برای نفی سرکوب سازمان‌یافته‌ای که دچارش بودند از اهمیت انکارناپذیری برخوردار بود. تماشای انقلاب از چشم زنان ما را به خوانشی غنی‌تر از بقایای آن‌چه کماکان دگرگون‌سازترین لحظه‌ی تاریخی برای زندگی‌های زنان باقی مانده است خواهد رساند.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ای است از:

MEGAN TRUDELL, [The Women of 1917](#)

مگان تردول آثار متعددی درباره‌ی جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه نوشته و اکنون درگیر پژوهش در زمینه‌ی ۱۹۱۹ در ایتالیا است.